



Reinterpreting the beautiful and sublime in Bakhtiari songs based on Edmund Burke's theory (Case study of Masoud Bakhtiari's works)

Mansour Kolahkaj¹ | **Neda Hosseinizadeh**²

1. Associate Professor, Faculty of Arts, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran (Corresponding Author), E-mail: Mansor.kolahkaj@gmail.com

2. Master's student, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran, E-mail: hosseinizadeh.neda56@gmail.com

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 2025-12-02

Received in revised form:
2026-04-17

Accepted: 2026-05-06

Published online: 2026-05-12

Keywords:

The sublime, the beautiful,
Edmund Burke, Bakhtiari
songs, Aesthetics of folk
music, Masoud Bakhtiari

ABSTRACT

Purpose- Iranian Bakhtiari folk songs play a vital role in preserving cultural identity and strengthening social cohesion among the people of this tribe. The present study aims to explore the manifestations of the sublime and the beautiful in Bakhtiari songs and is based on Edmund Burke's (1757/2008) aesthetic theory. Focusing on the works of Masoud Bakhtiari (Bahman Alaeddin) as one of the most prominent figures of Bakhtiari folk music, this study seeks to answer the fundamental question of how Bakhtiari songs are represented in the cultural and linguistic context of this tribe and what is the relationship between this representation and the lived experience of the tribal society as well as the fundamental concepts of Burke's aesthetics?

Methodology- This study, with a qualitative approach and content analysis, analyzed 15 songs from Masoud Bakhtiari's albums based on Burke's theory components that define the sublime with elements such as pleasurable fear, ambiguity, grandeur, power, and infinity; And the beautiful is formulated with the characteristics of tenderness, proportion, elegance and coherence; it has been written. The method of selecting the songs was based on the criteria of popularity, thematic richness and their lasting presence in the collective memory of the people of the Bakhtiari community as well as the field observations of the authors.

Findings- The research conducted showed that in Bakhtiari songs, through the connection with the mountainous geography of the Zagros and the nomadic culture, the sublime experience is recreated mainly in the form of themes of death, separation, the grandeur of the mountains and the glory of tribal love, and in contrast, the manifestations of the beautiful have found meaning in describing the delicate nature, the earthly beloved, romantic rituals and the subtleties of everyday life. This reveals a complex dialectic that exists in these songs between sublimity and suffering and beauty and love; A dialectic that not only reflects the dualistic structure of the culture of these people as part of Iranian culture, but also creates a unique aesthetic experience in which pleasure is born from suffering, and sublimity from the text of beauty.

Conclusions- The results of this study, while validating the application of Edmund Burke's theory in the context of Iranian culture, show that Bakhtiari songs go beyond local expression and, through a dynamic interaction of the sublime and the beautiful, show that Iranian local songs have the capacity to be considered as multilayered and universal texts in interdisciplinary studies of aesthetics, cultural anthropology, and comparative literature.

Cite this article: Kolahkaj, M. and Hosseinizadeh, N. (2026). Anthropological Analysis of Bakhtiari Songs Inspired by Edmund Burke's Theory of the Sublime and Beautiful. *Iranian Journal of Anthropological Research*, 15(2), 172-189. Doi: [10.22059/ijar.2026.407474.459951](https://doi.org/10.22059/ijar.2026.407474.459951)



بازخوانی امر زیبا و امر والا در ترانه‌های بختیاری بر اساس نظریهٔ ادموند برک (مطالعهٔ موردی آثار مسعود بختیاری)

منصور کلاه‌کج^۱ | ندا حسینی زاده^۲۱. دانشیار دانشکده هنر، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران (نویسنده مسئول)، رایانامه: Mansor.kolahkaj@gmail.com۲. کارشناسی‌ارشد پژوهش هنر دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران، رایانامه: hosseinzadeh.neda56@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

هدف- ترانه‌های عامیانهٔ بختیاری ایران، نقشی حیاتی در حفظ هویت فرهنگی و تقویت انسجام اجتماعی در میان مردمان این قوم دارند. پژوهش حاضر با هدف واکاوی جلوه‌های امر والا و امر زیبا در ترانه‌های بختیاری و بر اساس نظریهٔ زیبایی‌شناسی ادموند برک (۲۰۰۸/۱۷۵۷) انجام شده است. این مطالعه با تمرکز بر آثار مسعود بختیاری (بهمن علاء‌الدین) به عنوان یکی از برجسته‌ترین چهره‌های موسیقی محلی بختیاری، در پی پاسخ به این پرسش اساسی است که ترانه‌های بختیاری در بستر فرهنگی و زبانی این قوم چگونه بازنمایی شده و این بازنمایی چه نسبتی با تجربهٔ زیسته جامعهٔ ایلی و نیز مفاهیم بنیادین زیبایی‌شناسی برک دارد؟

روش‌شناسی- این پژوهش با رویکردی کیفی و به شیوهٔ تحلیل محتوای، ۱۵ ترانه از آلبوم‌های مسعود بختیاری بر اساس مؤلفه‌های نظریه برک که امر والا را با عناصری چون، ترس لذت‌بخش، ابهام، عظمت، قدرت و نامتناهی‌بودن؛ و امر زیبا با ویژگی‌های لطافت، تناسب، ظرافت و انسجام صورت‌بندی کرده؛ نگارش شده است. نحوهٔ انتخاب ترانه‌ها بر مبنای معیار محبوبیت، غنای موضوعی و حضور پایدار آنها در حافظهٔ جمعی مردمان جامعهٔ بختیاری و نیز مشاهدات میدانی نگارندگان بوده است.

یافته‌ها- پژوهش انجام شده نشان داد که در ترانه‌های بختیاری از رهگذر پیوند با جغرافیای کوهستانی زاگرس و فرهنگ کوچ‌نشینی، تجربهٔ والا عمدتاً در قالب مضامین مرگ، جدایی، عظمت کوهستان و شکوه عشق ایلی باز آفرینی شده و در مقابل، جلوه‌های امر زیبا در توصیف طبیعت لطیف، معشوق زمینی، آیین‌های عاشقانه و ظرایف زندگی روزمره معنا پیدا کرده است. این موضوع دیالکتیک پیچیده‌ای را آشکار می‌کند که در این ترانه‌ها میان والایی و رنج و زیبایی و عشق وجود دارد؛ دیالکتیکی که نه تنها بازتاب ساختار دوگانه‌انگاری فرهنگ این مردم به عنوان بخشی از فرهنگ ایرانی است، بلکه تجربهٔ زیبایی‌شناختی منحصر به فردی را ایجاد می‌کند که در آن لذت از دل رنج، و والایی از متن زیبایی زاده می‌شود.

نتیجه‌گیری- نتایج این مطالعه ضمن اعتبارسنجی کاربردی نظریهٔ ادموند برک در بستر فرهنگ ایرانی، نشان می‌دهد که ترانه‌های بختیاری از بیانی محلی فراتر رفته و از طریق یک تعامل پویا از امر والا و امر زیبا نشان می‌دهند که ترانه‌های محلی ایران ظرفیت آن را دارند که در مطالعات میان‌رشته‌ای زیبایی‌شناسی، انسان‌شناسی فرهنگی و ادبیات تطبیقی به مثابهٔ متونی چندلایه و جهان‌شمول مورد توجه قرار گیرند.

کلیدواژه‌ها:

امر والا، امر زیبا، ادموند برک، ترانه‌های بختیاری، زیبایی‌شناسی موسیقی قومی، مسعود بختیاری

استناد: : کلاه کج، منصور و حسینی زاده، ندا. (۱۴۰۴). تحلیل مردم‌شناسانه ترانه‌های بختیاری با الهام از امر والا و زیبا نظریهٔ ادموند برک. پژوهش‌های انسان‌شناسی

ایران، ۱۵ (۲)، ۱۸۹-۱۷۲. Doi: [10.22059/ijar.2026.407474.459951](https://doi.org/10.22059/ijar.2026.407474.459951)



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. © نویسندگان.

مقدمه

ادبیات شفاهی اقوام ایرانی، از جمله ترانه‌های محلی بختیاری، گنجینه‌ای از تجربه‌های زیسته، احساسات و بیان‌های هنری هستند که در قالب زبانی ساده اما ژرف، و آمیخته با استعاره‌ها و نمادهای فرهنگی تجلی یافته‌اند. این ترانه‌ها با بهره‌گیری از مضامین طبیعی و انسانی چون دلتنگی، رنج، تنهایی، عشق و مرگ، نه تنها به عنوان آرشئو زنده حافظه و هویت جمعی عمل می‌کنند، بلکه ابزاری برای تأمل فلسفی هستند و زمینه‌ای مناسب و غنی برای بررسی تطبیقی و کاوش در تجربیات و مفاهیم زیبایی‌شناختی در زمینه‌های فرهنگی فراهم می‌آورند. در این ترانه‌ها، توصیف طبیعت نه صرفاً آرایه‌ای ادبی، بلکه بازنمایی زیست‌جهانی واقعی است؛ همان‌گونه که کوچ، رنج، فراق و هم‌نشینی عاشقانه، همزمان در ساحت تجربه عاطفی و تجربه وجودی معنا می‌یابند. در این راستا، تمایز اساسی ادموند برک بین امر والا و امر زیبا، چارچوب تحلیلی قانع‌کننده‌ای برای درک غنای عاطفی و مفهومی ترانه‌های بختیاری و امکان فهمی چندلایه از نسبت میان رنج و لذت، عظمت و لطافت، و هراس و محبت را در این ترانه‌ها فراهم می‌آورد. برای مثال، کوچ و مهاجرت فصلی که توسط عشایر بختیاری انجام می‌شود، با استناد به مضامین خطر، استقامت و فروتنی در برابر نیروهای عظیم طبیعت، با امر والا ادموند برک طنین‌انداز می‌شود. در مقابل، تصویر ظریف و زیبا از معشوق، زیباشناسی برک از امر زیبا را منعکس می‌کند. با وجود پژوهش‌های گسترده در حوزه ادبیات عامه بختیاری، اغلب مطالعات پیشین بر مضامین اجتماعی، آیینی، جنسیتی یا کارکردهای هویتی این ترانه‌ها متمرکز بوده‌اند (حسینی‌زاده، ۱۴۰۴؛ نجفی، ۱۴۰۱؛ جمشیدیان، ۱۳۹۰) و کمتر به سازوکارهای زیبایی‌شناختی آن‌ها پرداخته‌اند.

در سطحی کلان‌تر نیز اگرچه مفهوم امر والا در ادبیات فارسی و حتی در سبک‌های گوناگون شعری - از جمله سبک هندی - قابل ردیابی است (بالو، ۱۳۹۹؛ شمیسا، ۱۳۸۲)، اما بررسی نظام‌مند این مفهوم در متون شفاهی مبتنی بر زیست کوچ‌نشینی، آن هم در پیوند دیالکتیکی با امر زیبا و در چارچوب نظری مشخص، همچنان مغفول مانده است. مسئله محوری پژوهش حاضر از خلأیی دوگانه نشئت می‌گیرد؛ از یک سو فقدان تحلیلی زیباشناختی ترانه‌های بختیاری که بتواند لایه‌های معنایی عمیق‌تر این آثار را در پیوند با زیست جهان ایلی آشکار سازد؛ و از دیگر سو، ضرورت واکاوی انتقادی امکان‌ها و محدودیت‌های کاربست نظریه برک در خوانش متون و ترانه‌های بومی ایران. آنچه این پژوهش را از مطالعات مشابه متمایز می‌سازد، تأکید بر «نحوه پیوند ارگانیک» این دو تجربه زیبایی‌شناختی با ساختار زندگی ایلی است. در ترانه‌های بختیاری، برخلاف بسیاری از سنت‌های ادبی که امر والا عمدتاً تجربه‌ای فردی و انتزاعی است، والایی در بستر آیین‌های جمعی کوچ و مواجهه عینی با طبیعت خشن کوهستان شکل می‌گیرد و با امنیت گروهی و همبستگی ایلی پیوند می‌خورد. در مقابل، امر زیبا نیز صرفاً وصف لطافت‌های طبیعت یا معشوق نیست، بلکه کارکردی انسجام‌بخش و هویت‌ساز در بازتولید پیوندهای عاطفی جامعه ایلی دارد.

پیشینه پژوهش

ترانه‌های بختیاری به واسطه ادبیات مشترک شماری زیادی از مردمان حوزه زاگرس میانی تا جنوبی و اتصال آن‌ها به یکدیگر و پیشینه کهن خود، همواره مورد تحقیق و بررسی علاقمندان حوزه پژوهش‌های بومی بوده است؛ در این راستا، حسینی‌زاده (۱۴۰۳) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد به نتوانیسی تعدادی از ترانه‌های مسعود بختیاری پرداخته است. بهمنی و بندری (۱۴۰۱) در مقاله‌ای آیین

همیاری در سروده‌های مسعود بختیاری را مورد پژوهش قرار داده و عنوان کرده‌اند با آن که همیاری همواره در آیین‌های زندگی عشایری وجود دارد، تنها در سه گونه از ترانه‌ها همیاری دیده می‌شود: ترانه‌های آیین برداشت محصول، کوچ ایل و در معرض خطر قرار گرفتن ایل. کریمی نورالدین‌وند کیارسی و همکاران (۱۳۹۹، الف) در مقاله «تحلیل محتوایی اشعار صیادی در فرهنگ بختیاری» این اشعار را به دو شاخهٔ سوگ شکارچی و سرکُهی تقسیم کرده‌اند. سوگ شکارچی اشعاری است که توسط زنان و با لحنی غمگین خوانده می‌شود و سرکُهی اشعاری است، که شکارچیان در مسیر شکار خود می‌خوانند. همچنین کریمی‌نورالدین‌وند کیارسی و همکاران (۱۳۹۹، ب) در مقاله‌ای دیگر با عنوان «نوستالژی در شعر برزگری؛ یکی از گونه‌های شعر عامهٔ بختیاری» به بررسی اشعار برزگری در شعر عامهٔ بختیاری پرداخته و آن را به دو گونهٔ مردانه و زنانه تقسیم کرده‌اند. نوستالژی مردانه را در دلتنگی برای زادگاه، چشمه‌های سردسیر، دلتنگی برای طبیعت، غم غربت، یادآوری خاطرات وصال و نوستالژی زنان را در حالات روحی چون فراق و انتظار ذکر کرده‌اند. رضایی و ظاهری عبدوند (۱۳۹۸) در مقالهٔ خود مؤلفه‌های دینی را در گونه‌های مختلف شعر بختیاری بررسی کرده و بیشترین مؤلفه‌های مذهبی را در سوگ‌سروده‌ها ذکر کرده‌اند. قادری و همکاران (۱۳۹۸) در مقاله‌ای جایگاه زنان را در ترانه‌های بختیاری بررسی کرده و زنان را راویانی قدرتمند در انتقال و صیانت از ترانه‌ها در خوانش و نقل سینه به سینه دانسته‌اند. اکبری گندمانی و کرمی (۱۳۹۷) در مقاله «تجربه کوچ و انعکاس آن در شعرهای عامیانه بختیاری» به تجربهٔ کوچ از جنبهٔ محتوا و فرم در ترانه‌های بختیاری پرداخته‌اند. جمشیدیان (۱۳۹۰) نیز در مقالهٔ خود به بررسی ترانه‌های کار و برزگری در قوم بختیاری، مهمترین مضامین در این ترانه‌ها را شکوه از یار، عشق به یار، فخر و مباهات به ایل، سختی‌های کار برزگری، کوچ ایل و آرزو و امید دانسته است. همچنین از دیگر مقاله‌های انجام شده در زمینهٔ اشعار و ترانه‌های بختیاری می‌توان به: قنبری عدیوی (۱۳۹۰)، نجفی (۱۴۰۱)، رضایی و ظاهری عبدوند (۱۳۹۵) و طایبی‌سمیرمی و همکاران (۱۳۹۹) اشاره کرد.

از پژوهش‌های خارجی انجام شده، لوینسون^۱ (۲۰۲۴) در مقالهٔ خود بر تجربهٔ موسیقی والا تأکید کرده، آن را از انواع دیگر موسیقی متمایز و گونه‌های موسیقی والا را به پنج نمونه تقسیم کرده است. استنسون^۲ (۲۰۲۱) در کتاب خود به رابطهٔ موسیقی و امر والا در ادبیات و نظریهٔ زیباشناختی پرداخته است. کاستلو^۳ (۲۰۲۰) در مجموعهٔ مقالاتی به دیدگاه‌های در ارتباط با موسیقی و امر والا اشاره کرده است. تیتوس^۴ (۲۰۱۰) به بررسی مفهوم امر والا در موسیقی از منظر عدم قطعیت و بی‌نهایت پرداخته است. عابدینی‌فرد^۵ (۲۰۲۳) در مقاله‌ای تحول مفهوم امر والا در موسیقی قرن هجدهم و نوزدهم را مورد مطالعه قرار داده است.

در پژوهش‌های یاد شده داخلی در حوزه‌های گوناگون به بررسی اشعار و ترانه‌های عامه بختیاری پرداخته شده و پژوهش‌های خارجی امر والا و زیبا را در موسیقی دنبال کرده‌اند؛ اما در هیچ کدام، ترانه‌های محلی از منظر زیباشناسی و امر والا در ادبیات مورد بررسی قرار نگرفته است؛ که وجه تمایز این تحقیق با دیگر پژوهش‌های انجام شده است.

چارچوب نظری پژوهش

امر والا در قیاس با امر زیبا از مقوله‌های بنیادی در زیباشناسی است که پیشینهٔ آن به رسالهٔ «لونگینوس» در یونان باستان می‌رسد؛ و در ادامهٔ مسیر خود در قرن هجدهم در افکار فیلسوفانی مانند «برک»، «کانت» و «مندلسزون» در عرصهٔ علم هنر و فلسفه شکوفا

¹. Levinson

². Stanion

³. Costello

⁴. Titus

⁵. Abedinifard

شد. در عصر معاصر هم اندیشمندانی چون «لیوتار» مفهوم امر والا را در پدیده‌های هنر و فرهنگ به کار برد. «ادموند برک» (م. ۱۷۹۷ – ۱۷۲۹)، نویسنده انگلیسی امرزیا و امر والا را از نگاه فلسفه بررسی کرد و برای نخستین بار به صورت نظام‌مند به تفکیک مفاهیم امر والا و زیبا پرداخت. او در رساله «پژوهشی فلسفی در سرچشمه تصورات مان از امر والا و امر زیبا» میان این دو امر تمایز قائل شد. این رساله به عنوان اولین متن فلسفی است که به صورت جامع در تمایزگذاری میان این دو مفهوم شناخته می‌شود و تأثیر عمیقی بر متفکران بعد از خود همانند امانوئل کانت برجای گذاشت. «زیبایی، بیشتر کیفیتی در اجسام است که بواسطه‌ی مداخله‌ی حواس، به نحوی خودکار بر ذهن آدمی اثر می‌گذارد (برک، ۲۰۰۸، ۹۱). «کوئینتون»^۱ درباره‌ی پژوهش برک بر این عقیده است که اگر قرار باشد زیبایی‌شناسی مجدد در فلسفه گنجانده شود، پژوهش برک دارای ویژگی‌هایی است که در عقاید فلسفی آن را به ابزاری ستودنی برای این کار تبدیل می‌کند (کوئینتون، ۱۹۶۱، ۷۱). از نکات مهم امر والا، مفهومی بودن آن است و نمی‌توان انتظار داشت که برداشت افراد از این امر یکسان باشد، زیرا برای فهم امر والا نیاز به پرورش قوای شناختی است و به طبع آن برداشت‌ها از امر والا می‌تواند، متمایز باشد. از دیدگاه برک سرمنشأ امر والا تصورات ما از هراس، درد و رنج است. او احساساتی مانند هراس ناشی از درد و الم و لذت حاصل از برطرف شدن آن‌ها را با مفاهیم زیباشناختی نسبت می‌داد. از نقطه نظر برک بدان جهت که این احساسات در رویارویی با تجربه الم، خطر و مرگ قرار می‌گیرند، از قدرتمندترین عواطف انسان‌ها هستند. او به صورت ضمنی امر والا را در جایگاهی برتر از امر زیبا عنوان می‌کند. «هر آن‌چه به هر نحوی وحشتناک است یا با اشیای وحشتناک مرتبط است، منبعی برای امر والا است» (برک، ۲۰۰۸، ۳۹). یکی دیگر از دیدگاه‌های مهم او این است که امر والا را مکملی برای امر زیبا نمی‌داند و تمایزی شفاف میان این دو قائل شده است. او زیبایی را شامل پدیده‌های کوچک، ظریف و لذت‌بخش دانسته که در مقابل امر والا از چیزهای عظیم، قدرتمند و تهدیدآمیز ناشی می‌شوند؛ اما نکته مهم این است که، امر والا اگر چه شامل چیزهای خطرناک است؛ اما فرد نباید هیچ تصویری از خطر مرتبط با آن داشته باشد. به گفته او، ایده‌ها از یک تمایل به وابستگی امر زیبا و تمایل به حفظ امر والا نشأت می‌گیرند. در حالی که زیبایی ما را به سمت احساسات لطیف سوق می‌دهد؛ هیجان در وحشت و درد ما را به سمت امر والا جذب می‌کند. «برک» امر والا را به عنوان تجربه‌ای توصیف می‌کند که احساساتی از عظمت، ترس، و شگفتی را در انسان برمی‌انگیزد. او معتقد است که امر والا اغلب در تضاد با زیبایی قرار دارد، اما در هنر، این دو می‌توانند همزمان وجود داشته باشند (همان، ۲۰۰۸، ۵۶).

برک در فصل سوم کتاب خود تأکید می‌کند که این دو مفهوم در خاستگاه و سازوکارهای عصبی-روانی نیز تأثیر متمایز دارند. از نقطه نظر او، امر والا از طریق تحریک همزمان حس امنیت و خطر، دارای کارکردی پارادوکسیکال است؛ این در حالی است که امر زیبا تنها از طریق تحریک حس لذت محض صورت می‌گیرد. این منظره میان لذت و ترس، سنگ بنای زیباشناسی رمانتیک شد که بعدها در آثار شیلینگ و کانت بسط پیدا کرد. او تأکید می‌کند که امر والا با احساس خودحفاظتی مرتبط است و قوی‌ترین احساسات انسانی را برمی‌انگیزد. این دو مفهوم اگرچه متضاد هستند اما می‌توانند در یک اثر هنری همزیستی داشته باشند و اثرات یکدیگر را تقویت کنند.

روش‌شناسی

این مطالعه با رویکرد کیفی و بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی به واکاوی جلوه‌های امر والا و زیبا در ترانه‌های محلی بختیاری می‌پردازد. جامعه آماری این پژوهش راهبرد اصلی پژوهش، تحلیل محتوای کیفی است که امکان بررسی عمیق مضامین، تصاویر و

^۱ Quinton

ساختارهای زیباشناختی را در متون شفاهی فراهم می‌آورد. واحد تحلیل، ترانه‌های شاخص و ماندگار بختیاری است که طی دهه‌ها در حافظهٔ جمعی ایل ماندگار شده و به‌عنوان بخشی از سرمایه فرهنگی و هویت قومی، پیوسته بازتولید و مصرف شده‌اند. جامعهٔ آماری پژوهش متمرکز بر ۱۵ ترانه موسیقی از آلبوم‌های زنده یاد زنده‌یاد مسعود بختیاری (بهمن علاءالدین)، شامل آثار برجسته‌ای چون «برآفتو»، «بهیگ»، «مال کنون»، «هی‌جار»، «تاراز» و «آستاره» است. نمونه‌گیری به صورت هدفمند و بر مبنای معیارهایی چون قدمت ترانه‌ها، محبوبیت، نفوذ، تکرار و بازخوانی در میان جامعه که بر اساس حضور میدانی و تجربه زیسته نگارندگان در دل این مردم از بیراهه‌ترین کوچ راه‌ها تا مناطق شهری بوده است. به نظر دلیل بازخوانی مستمر، تنوع مضمونی (حماسی، آیینی، عاشقانه) این ترانه‌ها در آیین‌های جمعی و مناسک قومی (از جمله سوگواری، عروسی و کوچ) بوده است. حجم نمونه شامل ۱۵ قطعهٔ عاشقانه منتخب است که از زبان بختیاری به فارسی ترجمه و هر یک به صورت مستقل مورد تحلیل قرار گرفته‌اند.

گردآوری داده‌ها از طریق استخراج و مستندسازی ترانه‌های مورد نظر از آلبوم‌های موسیقی و منابع مکتوب مرتبط صورت گرفته است. در مرحلهٔ تحلیل، با تکیه بر نظریهٔ زیباشناسی ادموند برک و دوگانه امر والا و زیبا، به بررسی ساختار زبانی، تصویرسازی‌های شاعرانه، تم‌ها و استعاره‌های به‌کاررفته در هر ترانه پرداخته شد. تحلیل‌ها بر آن است که چگونه عناصر طبیعت (مانند دشت، چشمه، طلوع، ماه)، مؤلفه‌های فرهنگ ایلیاتی (کوچ، مال، سیاه‌چادر، ساز و رقص لری) و توصیفات بدن معشوق (چشم، لب، مو، اشک، گیسو) در خلق تجربه‌های زیباشناختی نقش‌آفرینی می‌کنند و چگونه این عناصر، گاه به تجربه‌های عمیق، غم‌آلود و والا مقام از عشق و زیست ایلی بدل می‌شوند. در نهایت، اعتبار داده‌ها از طریق بازخوانی مکرر متون، مقایسه با منابع ثانویه و مشورت با صاحب‌نظران حوزه مردم‌شناسی و ادبیات شفاهی بختیاری بررسی شد. این رویکرد، امکان تحلیل چندلایه و تفسیر هرمنوتیکی ترانه‌ها را در بستر فرهنگی-تاریخی ایل بختیاری فراهم می‌آورد و یافته‌ها را از منظر زیباشناسی تطبیقی و مطالعات بینافرهنگی غنا می‌بخشد.

فرهنگ بختیاری و ویژگی‌های ترانه‌های بختیاری

قوم بختیاری یکی از کهن‌ترین اقوام ایرانی است که در منطقه‌ای گسترده از زاگرس میانی، شامل استان‌های چهارمحال و بختیاری، شرق و شمال خوزستان، کهگیلویه و بویراحمد و لرستان سکونت دارد. فرهنگ این قوم در پیوندی ناگسستنی با محیط زیست خود و شیوهٔ زندگی کوچ‌نشینی شکل گرفته است. کوچ‌روی به‌عنوان محور حیات ایلی، نه صرفاً جابجایی فصلی، که آیینی پرمعنا و مبنای نظم اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بختیاری‌ها به‌شمار می‌آید. زندگی در گسترهٔ طبیعت خشن و باشکوه زاگرس، با تمام مخاطرات و زیبایی‌هایش، جهان‌بینی خاصی را در این قوم پدید آورده که آمیزه‌ای از حماسه، عرفان، شکیبایی و شور زندگی است. این جهان‌بینی در تمام ساحت‌های فرهنگ بختیاری، به‌ویژه در ادبیات شفاهی غنی آن، بازتاب یافته است. ادبیات عامهٔ بختیاری گنجینه‌ای از تجربه‌های زیسته، باورها، آیین‌ها، رنج‌ها و شادی‌های جمعی است که سینه‌به‌سینه نقل شده و همچنان زنده و پویا مانده است. ترانه‌های بختیاری بخش مهمی از این میراث شفاهی را تشکیل می‌دهند. قوم بختیاری میراث‌دار ترانه‌های آوازی است که آن‌ها را از محیط زیست خود نشأت گرفته‌اند و این ادبیات شفاهی در موسیقی آنان هم نهفته است (حسینی‌زاده، ۱۴۰۳: ۶۸). پژوهشگران موسیقی بختیاری این ترانه‌ها را بر اساس مضمون، موقعیت اجرا و کارکرد اجتماعی به گونه‌های متنوعی تقسیم می‌کنند (ر.ک. پوره، ۱۳۸۱؛ قنبری عدیوی، ۱۳۹۰؛ داودی حموله، ۱۳۹۹):

– ترانه‌های غنایی و عاشقانه: این دسته که شامل مشهورترین ترانه‌های بختیاری مانند «دی‌بالال»، «داینی داینی» و... می‌شوند، بیانگر احساسات عاشقانه، شوق وصال، درد فراق و وصف جمال معشوق هستند.

- ترانه‌های سوگواری: موسیقی و اشعار سوگواری در فرهنگ بختیاری جایگاهی ویژه دارد. مقام‌هایی چون «گاگریو» (نوحه‌ای برای درگذشتگان) آواهای حزین و سوزناک، اندوه جمعی را به شکلی آیینی باز می‌نمایند.
- ترانه‌های کار: این ترانه‌ها که در حین انجام کارهای گوناگون خوانده می‌شوند، نقشی اساسی در تسهیل کار، کاهش خستگی و ایجاد هماهنگی جمعی دارند. ترانه‌ها، اشعار و آواهایی که به شیوه اجرای کار و شرح آنها در فرهنگ بختیاری پرداخته می‌شود، «کاردنگ» یا «کاردنگ» گفته می‌شود (کریمی نورالدین کیارسی، ۱۳۹۹، ۴۲). برزگری‌ها، شیردوشی، دوغ‌زنی، خرمن‌کوبی، بلوط‌چینی و صیادی از مهم‌ترین کارآواهای بختیاری هستند.
- دوالی‌ها: ترانه‌های شاد قوم بختیاری که دختران و زنان آنها را در آیین‌های ازدواج می‌خوانند؛ بازتاب‌دهنده باورها، ارزش‌ها و آرزوهای جمعی است. ساختار موسیقایی دوالی بر مبنای تک‌خوانی و هم‌سرایی شکل گرفته و زبانی ساده و صمیمی دارند (حسینی‌زاده، ۱۴۰۴).
- ترانه‌های فصول و کوچ: این ترانه‌ها به تناسب فصول سال و مراحل کوچ (مال‌کنون) خوانده می‌شوند و روایتگر دل‌کندن از بیلاق یا قشلاق، سختی‌های راه و امید به سرزمینی دیگرند.
- ترانه‌های آیینی و مذهبی: این دسته شامل اشعاری است که در مناسبت‌های مذهبی و اعیاد خوانده می‌شود و پیوند عمیق فرهنگ بختیاری با ارزش‌های اسلامی را نشان می‌دهد.

امر والا و زیبا در ترانه‌های بختیاری

ترانه‌های بختیاری که ریشه در فرهنگ کوچ‌نشینی این قوم دارند، دارای عناصری هستند که با تعریف برک از امر والا همخوانی دارند. برجستگی سوگواری، حزن فقدان، کوچ ایل و پاسداشت شجاعان و از خودگذشتگان که احساسات قوی مرتبط با درد و خطر را برمی‌انگیزند، سویه‌هایی از این همخوانی هستند. برای مثال، اشعار عزاداری در مقام «گاگریو» (gâgereva) که به‌عنوان نوحه‌ای برای درگذشتگان توصیف می‌شود؛ یا اشعار حماسی که برای قهرمانان با صداهای غم‌انگیز و محزون خوانده می‌شود، و ارجاعات مکرر به طبیعت در ترانه‌های بختیاری، مانند آسمان، ستارگان، دشت و چشمه، زمانی که در عظمت و قدرت خود به تصویر کشیده شوند، به‌عنوان منبع امر والا عمل می‌کنند. همچنین احساس ضعف در برابر عظمت آسمان و دشت، و تجربه شگفتی و ترس و نمود این عناصر طبیعی در این ترانه‌ها که انسان را با رمز و راز هستی مواجه می‌سازند به‌عنوان محرک‌های قدرتمند امر والا عمل می‌کنند.

در حالی که امر والا در ترانه‌ها و اشعار بختیاری نمود دارد، آنها عناصری از امر زیبا را نیز در بر دارند، «زیبایی نامی است که به کیفیاتی در اشیا می‌دهیم که حس محبت و لطافت یا احساسی نزدیک به این‌ها را در ما ایجاد می‌کند» (برک، ۲۰۰۸، ۲۴). طبق نظریه برک امر زیبا در ویژگی‌هایی که خوشایند و هماهنگ هستند، مانند ملودی‌های نرم، ریتم‌های دل‌انگیز، یا تصاویر عشق و طبیعت، ظاهر می‌شود. به طور مثال، ارجاعات به گل، آفتاب و ستاره می‌توانند به‌عنوان امر زیبا تفسیر شوند. علاوه بر این، مفهوم کوچ ایل علاوه بر مشقت‌هایی که به همراه دارد زمانی که در حالت آرام یا هماهنگ خود به تصویر کشیده می‌شود، ممکن است جنبه‌های زیبایی هم داشته باشد. اما زمانی که باگذر از کوه‌های بلند و دره‌های عمیق و پر خطر نشان داده می‌شوند، بازتاب امر والا است. این دوگانگی با ایده برک که زیبایی و والایی می‌توانند همزیستی داشته و تأثیر یکدیگر را تقویت کنند همخوانی دارد. تعامل میان امر والا و زیبا در ترانه‌ها و اشعار بختیاری، بافتی عاطفی و غنی ایجاد می‌کند که پیچیدگی‌های تجربه انسانی را روایت می‌کند.

تحلیل اشعار براساس دوگانه امر زیبا و والای برک

در این بخش، با بهره‌گیری از چارچوب نظری ادموند برک و با تأکید بر مؤلفه‌های بنیادین امر والا (شامل ترس لذت‌بخش، عظمت، ابهام، قدرت و نامتناهی‌بودن) و امر زیبا (شامل لطافت، تناسب، ظرافت، هماهنگی و انسجام)، به تحلیل ترانه‌های منتخب مسعود بختیاری پرداخته می‌شود. ساختار تحلیل بر اساس مضامین محوری ترانه‌ها سازمان یافته است تا نشان داده شود که چگونه هر بستر مضمون و ظرفیتی خاص برای بازنمایی این دو گونهٔ تجربهٔ زیبایی‌شناختی می‌یابد.

– کوچ‌روی: دیالکتیک رنج و لذت در حرکت ایلی:

کوچ‌روی به‌عنوان محور حیات ایلی، در ترانه‌های بختیاری بازنمایی‌ای دوگانه می‌یابد: از یک سو عرصهٔ رنج و مخاطره است و از دیگر سو بستر پیوند عاطفی و امید. این دوگانگی، زمینهٔ مناسبی برای هم‌زیستی امر والا و امر زیبا در یک بیت یا حتی یک مصرع فراهم می‌آورد.

چه خُوه مال بار کنه به دشت شیمبار «چقدر خوب است مال (خانه‌های عشایری) به طرف دشت شیمبار حرکت کند»
Ce xuwe mâl bâr kone be dašte šimbâr

دست گل من دستت بو چی پار و پیرار «دست گل (یارت) مانند پارسال و پیرارسال در دستت باشد»
Daste gol mene dastom bu či pâr o pirâr

در این بیت تمنايي عمیق و چند لایه بازگو می‌شود. در مصرع نخست، «مال بارکنه» (کوچ ایل) تصویری از عظمت و شکوه را فرامی‌خواند که با تجربهٔ والا پیوند خورده است. کوچ در فرهنگ بختیاری نه صرفاً جابجایی فصلی، که آیینی عظیم و پرمخاطره است. گذر از کوهستان‌های بلند، مواجهه با طبیعت خشن و ناپایداری مسیر، همگی عناصری هستند که برک در زمرهٔ خاستگاه‌های امر والا برمی‌شمارد: «هر چیزی که به‌نحوی شایسته بتواند ایده‌های درد و خطر را القا کند ... منبع والا است» (برک، ۲۰۰۸، ۳۶). اشاره به «دشت شیمبار» به‌عنوان مقصد، نه صرفاً یک نام جغرافیایی، که نمادی از افق گشوده و نامتناهی است که خود از مؤلفه‌های والایی به‌شمار می‌آید.

در مقابل، مصرع دوم مخاطب را به ساحتی کاملاً متفاوت هدایت می‌کند: «دست گل من دستت بو چی پار و پیرار». تصور دست‌درست‌دادن معشوق، با لطافتی توأم با تکرار و استمرار (پار و پیرار)، جلوه‌ای از امر زیبا را باز می‌نماید. برک زیبایی را به ویژگی‌هایی چون نرمی، لطافت و تأثیر عاطفی معتدل نسبت می‌دهد و آیه «گل» به‌عنوان استعاره‌ای برای معشوق، با ساحت لطافت و ظرافت پیوند می‌خورد. آنچه این بیت را از نظر زیبایی‌شناختی ممتاز می‌سازد، هم‌نشینی این دو ساحت در یک تصویر واحد است: عظمت کوچ و لطافت وصال. «کانت^۱» هم در نقد قوهٔ حکم، زیبایی را «هماهنگی فرم و طراحی که لذت زیباشناختی ایجاد می‌کند» دانسته و آن را با نظم طبیعت مرتبط می‌داند (کانت، ۲۰۰۰، ۱۱۰).

در نمونهٔ دوم:

چه خُوه مال بار کنه یارت وابات بو «چه خوب است که ایل کوچ کنند و یار همراهت باشد»
Ce xuwe mâl bâr kone yâret vâbât bu

کُمیت چال زین مخملی به زیر پات بو «سوار بر (کومیت‌چال) اسب مایل به قهوه‌ای با زینی از مخمل باشی»
Komitčâl zin maxmaly be zire pâť bu

^۱. Kant

در این بیت، کوچ و همراهی معشوق درهم‌تنیده‌اند. اگرچه ساختار بیت به امر زیبا نزدیک‌تر می‌نماید، اما باید توجه داشت که خود «همراهی» در بستر کوچ، نه در بستری ایستا، که در حرکتی پرمخاطره معنا می‌یابد. تصویر اسب «گُمیت‌چال» و «زین مخملی» ترکیبی از قدرت و ظرافت است؛ اسب به‌عنوان نمادی از قدرت و حرکت، و مخمل به‌عنوان نمادی از نرمی و لطافت است. این دوگانگی در سطح تصویرپردازی نیز بازتاب یافته است. برک تأکید دارد که زیبایی ووالایی نه تنها متضاد نیستند، که می‌توانند در یک تجربه زیبایی‌شناختی واحد هم‌زیستی داشته باشند (برک، ۲۰۰۸، ۱۱۵).

– شب‌نشینی و آتش:

شب‌نشینی در دل طبیعت و گردآمدن گرد آتش، از مضامین پرتکرار در ترانه‌های بختیاری است که ظرفیت بالایی برای بازنمایی هر دو ساحت زیبایی‌شناختی دارد:

وای چه خووه شو مهی پا تش تُنگی «چه نیکوست شبی که زیر نور مهتاب کنار آتش باشیم»

Vây çe xuwe šowe mahi pâ taše tongi

وای تا خروس خون گپ زنی با همدرنگی «تا صبح زود، با همدلی و همراهی، صحبت کنیم»

Vây tâ xurus xun gap zani bâ homdorongi

این بیت مصداق برجسته از **امر زیبا در معنای برک** است؛ زیرا برک زیبایی را در عناصری چون آرامش، هماهنگی، صمیمیت و احساس دلپذیر تعریف می‌کند. حضور در چنین فضایی که طبیعت (مهتاب) و رابطه عاطفی (گپ‌زدن خودمانی) با هم ترکیب شده‌اند، حسی لطیف و آرامش‌بخش ایجاد می‌کند که دقیقاً نمایانگر زیبایی است (برک، ۲۰۰۸، ۱۰۷).

– نمونه دوم فضای شب مهتابی:

وای چه خووه شو مهی پا تش چاله «چه نیکوست شبی که در آن، زیر نور ماه، در کنار آتش چاله نشسته باشیم»

Vây çe xuwe šowe mahy pâ taše čâla

وای سیر بخونی سی گلت بلال بلاله «و برای یارم، آواز بلال را بخوانم»

Vây sir bexoni si golet balâl balâla

در مصرع نخست، تصویر «تش چاله» در کنار «شو مهی» ترکیبی از دو عنصر، نور مهتاب (لطیف و آرام) و گرمای آتش (نرم و دلپذیر) است. مطابق آنچه از آراء برک فهمیده شد، این عناصر می‌توانند در مرز بین امر زیبا و امر والا قرار گیرند. هر دو ویژگی‌هایی از امر زیبا دارند. اما آتش در فرهنگ بختیاری صرفاً عنصری گرمابخش نیست؛ یادآور شب‌های سرد کوچ‌نشینی، پناه‌گاه و رمزگانی است که با عظمت طبیعت خاموش پیوند دارد. «آتش در عین زیبایی نمادی از قدرت و مقاومت است» (امان‌اللهی بهاروند، ۱۳۷۴، ۷۷). آتش برای برک، عنصری از طبیعت است که در عین سودمندی، همواره حامل قدرت و هیبت است. او به قدرت آتش در القای هراس لذت‌بخش اشاره دارد (برک، ۲۰۰۸، ۶۵). نور مهتاب بر دشت خاموش، نیز نوعی مواجهه با گستره‌ای بی‌کران از طبیعت است که انسان را در برابر چیزی فراتر از خویش قرار می‌دهد. در این فضا، امر والا نه با ترس، بلکه با تحیر آرام و عمیق شکل می‌گیرد.

در مصرع دوم، حس زیبایی عاطفی به اوج می‌رسد. خواندن «بلال بلال» برای یار، آوازی از جنس شادی، هم‌سرایی و صمیمیت بیش از آن که به امر والا نزدیک باشد، مصداقی خالص از **امر زیبا** در معنای برک است. عاطفه‌ای لطیف، و موسیقی‌ای که از دل فرهنگ شفاهی برخاسته و به فضای طبیعی معنا بخشیده است. او در بخش سوم کتاب خود، زیبایی را به «عواطف اجتماعی» مانند عشق و صمیمیت گره می‌زند و معتقد است «این عواطف از طریق هنرهایی مثل موسیقی تقویت می‌شوند» (همان، ۲۰۰۸، ۱۲۰).

نمونهٔ سوم:

وای شو مه وبال رو وای ولا چه دلپسند
Vây šow o maho bâle ru Vây volâ če delpasande
وای موکه یارم ایچونی وای دیه دل سیم نمند
«اما چون یارم اینجا نیست، خوشدل و برقرار نیستم»
Vây mo ke yârom ?ečo ni vâi diye del sim namande

این بیت ساختاری دوگانه دارد: مصرع اول توصیفی از زیبایی طبیعت (شب مهتابی کنار رودخانه چقدر دلنشین است) و مصرع دوم بیانگر فقدان و دل‌تنگی. برک تأکید دارد که امر والا اغلب با احساسات شدیدی چون اندوه همراه است آنچه این بیت را متمایز می‌کند، تقابل میان زیبایی حضور و والایی غیاب است. (همان، ۲۰۰۸: ۱۲۷). در مصرع دوم شاعر نقیضه‌ای ایجاد می‌کند؛ فضای آرام و دلپذیر شب مهتابی (امر زیبا) در مصرع اول، با حسرت فقدان معشوق مصرع دوم (امر والا) درهم می‌آمیزد و تجربه‌ای زیبایی‌شناختی مرکب را ایجاد می‌کند. در تحلیل ترانه‌های بختیاری، این تقابل را یکی از ویژگی‌های بنیادین ادبیات شفاهی زاگرس می‌داند که بازتاب‌دهندهٔ زیست‌جهان ایلی با تمام تضادهای آن است (فردی^۱، ۲۰۱۸: ۱۳۹). چنانچه اشاره شد، در نظر برک، امر والا اغلب با احساسات شدیدی چون ترس، احترام یا اندوه همراه است که ذهن را به مرزهای خود می‌کشاند. این فقدان و دل‌تنگی، با وجود فضای آرام و زیبا، هیبت و شکوه پراحساسی را خلق می‌کند.

– عشق و جنون: عظمت عاطفی در پیوند با معشوق

ترانه‌های عاشقانه بختیاری، به‌ویژه آنجا که شور و جنون عشق را باز می‌نمایند، عرصهٔ بروز امر والا در ساحت عواطف انسانی‌اند.

عاشقم دیونه‌یم بیاین بگشینم
«عاشقم، دیوانه‌ام، بیایید مرا بکشید»
Âşeyom divoneyum biyân bekošinom
بوندینم گهدگل هیچ مگشینم
«منو به گل (معشوق) ببندید و هیچ رهایم نکنید»
Bevandinom kahde gol hič magošinom

شدت عاطفی در مصرع نخست، با دعوت به مرگ همراه شده است. برک «ترس از مرگ» را قوی‌ترین منبع والایی می‌داند: «(برک، ۲۰۰۸: ۴۲). «ترس از مرگ، قوی‌ترین احساسی است که می‌توانیم تجربه کنیم» در این بیت شاعر نه از مرگ می‌گریزد، که آن را به سبب عشق فرا می‌خواند. این تناقض‌نمایی، تجربهٔ والا را تشدید می‌کند. در مقابل، مصرع دوم با تصویر «بستن به گل» که داودی حموله آن را اشاره‌ای به آیین کمر بستن در شب عروسی می‌داند (داودی حموله، ۱۳۹۹: ۳۱)، به ساحت امر زیبا نزدیک می‌شود، پیوندی لطیف و هماهنگ که آرامش و امنیت عاطفی را القا می‌کند. تضاد میان دعوت به مرگ و تصویر پیوند جاودانه با معشوق، تنشی زیبایی‌شناختی ایجاد می‌کند که در کانون نظریهٔ برک جای دارد.

نمونه دوم:

مُو تیام تَش ایزنه سی دیدن تو
«چشمانم من برای دیدن تو سوز میزند»
Mo tiyâm taš ?ezâne si didane to
زنده مندُم به خدا با دیدن تو
«زنده ماندم (شده‌ام) به خدا برای دیدن تو»
Zende mandom be xodâ bâ didane to

^۱ . Friedi

تصویر «تش ایزنه» (آتش زدن) برای چشم، استعاره‌ای از شدت اشتیاق است که با مؤلفه‌های والا پیوند می‌خورد. برک «احساسات شدید و هیجان‌های عظیم» را از ویژگی‌های اصلی امر والا می‌داند. در مقابل زنده‌ماندن برای دیدن معشوق به‌عنوان هدف غایی، بازنمایی امر زیبا در پیوند با تداوم زندگی است. «احساسات شدید و هیجان‌های عظیم، مانند اشتیاق سوزان، از ویژگی‌های اصلی امر والا هستند که انسان را به حیرت و شگفتی وامی‌دارد» (برک، ۲۰۰۸، ۴۵).

چه خووه بیای ز ره وا با سفیده «چه خوب است بیایی از راه با همراه سپیده صبح»

če xuwe biyây ze ra vâ bâ sefide

ایزنه افتو وا با رسیدن تو «رسیدن تو با برآمدن آفتاب همزمان شود»

?ezane aftaw vâ bâ rasidane to

در ادامه، توصیف آمدن معشوق همراه با سپیده‌دم و طلوع آفتاب مصداق **امر زیبا** است، برک زیبایی را در نرمی و آرامش می‌بیند. حضور همزمان معشوق با طلوع خورشید، حس تازگی، شروع دوباره و هماهنگی لطیف میان انسان و طبیعت را تداعی می‌کند. ترکیب این دو حالت، شور و هیجان والا در کنار زیبایی لطیف و هماهنگ، از ویژگی‌های بارز اشعار بختیاری است.

- وصف معشوق: زیبایی در لطافت و تفصیل

وصف معشوق در ترانه‌های بختیاری، از ساده‌ترین و در عین حال غنی‌ترین مصادیق امر زیباست. برک تأکید دارد که (برخلاف دیدگاه کلاسیک) زیبایی نه در تناسب و تقارن که در ویژگی‌هایی چون کوچکی، لطافت، نرمی و ظرافت تجلی می‌یابد «(برک، ۲۰۰۸، ۱۰۱).

در ابیات زیر عاشق به اوصاف زیبایی فیزیکی یار خود می‌پردازد و در خلال همین گفتار پاره‌ای از مصادیق زیبایی را با توجه به سلیقه خود در بافت مفاهیم مطلوب ایلی بیان می‌کند:

خوت گلی، تیات گلن، حرسات گلاوه «خودت گلی، چشم‌هایت گل و اشک‌هایت مانند گلاب»

Xot goli tiyât golen harsât golâve

دندونات چی بسد و لوات عناوه «دندان‌هایت مانند مروارید سفید و لبانت مانند عناب قرمز»

Dandunât či besed o lavât anâve

ددر لچک ریالی «دختر زیبا با کلاه سکه‌ای»

Dohdare lačak riyâli

زندگونی بی تو سیم درد و عذاوه «زندگی بدون تو برایم درد و عذاب است»

Zendeguni bi to sim dard o azâve

در سه مصرع نخست، انبوهی از تصاویر لطیف و ظریف گرد آمده است: تشبیه معشوق به گل، چشم به گل، اشک به گلاب، دندان به مروارید، لب به عناب و «لچک» (روسری کلاه گونه زنان بختیاری؛ مددی، ۱۴۰۰: ۳۵۰) که به آن سکه‌های طلا آویزان است؛ زیبایی را با نمادهای فرهنگی و هویت‌های قومی پیوند می‌دهد. در مصرع چهارم اما با بیان «زندگی بی تو درد و عذاب است» ناگهان از ساحت زیبای محض خارج و به قلمرو والا وارد می‌شود. این انتقال ناگهانی، تجربه‌ای زیبایی‌شناختی مرکب ایجاد می‌کند که در آن لذت تصاویر زیبا با رنج فقدان درمی‌آمیزد.

نمونهٔ دیگر:

«گلم (یار) دماغت کوچک است»

گلم نفتت کوچیره

Golom noftet kučire

«دل عاشقم در کمند زلف تو گرفتار شده است»

به کمند او پللت هی والا دلم اسیره

Be kamande u palalet hey vâlâ delom ? asire

در مصرع نخست، توصیف «نفتت کوچیره» (دماغ کوچک) دقیقاً با آنچه برک در باب زیبایی می‌گوید همخوانی دارد. توصیف دماغ کوچک، همراه با تصویر «کمند زلف» که نماد گیرایی و جاذبه معشوق است، نمونه‌هایی از زیبایی ظاهری است. کوچکی و ظرافت از ویژگی‌های بنیادین امر زیباست. برک در بخش بسیت و یکم کتاب خود به تفصیل باب کوچکی پرداخته و تأکید دارد که «کوچکی» یکی از مؤلفه‌های اصلی زیبایی است. کوچکی، صرفاً به‌عنوان کوچکی، هیچ‌گونه تضادی با ایده زیبایی ندارد. (برک، ۲۰۰۸، ۹۶). اما مفهوم «اسیری» و گرفتاری، حس والا را القا می‌کند. قدرت گیرایی معشوق که دل عاشق را به اسارت می‌کشد، با آنچه برک در باب قدرت به‌عنوان منبع والایی می‌گوید قابل تطبیق است (همان، ۲۰۰۸: ۵۹).

– انتظار و دل‌تنگی: والایی غیاب

انتظار و دل‌تنگی از مضامین پرتکرار در ترانه‌های بختیاری است که زمینهٔ بروز امر والا را از مسیر فقدان و غیاب فراهم می‌آورد.

نمونه:

«گل نازنینم، ماه شبم بیا که دلم برایت تنگ شده»

گل نازدارم مه شوگارم بیو بیو که، دلم سیت تنگه

Gole nâz dârom mahe šawgârom biyaw biyaw ke delom sit tange

«نمی‌دانم تا کی دلت سنگین و سرد خواهد بود»

ندونم تا کی دلت چی سنگه

Nadunom tâ key delet či sange

«بهار با گل و گندم آمد»

بهار اووی وا گل گندم

Bahâr ?owey vâ gole gandom

«من تنها با درد خودم مانده‌ام»

موتنه‌ها وا درد خوم مندم

Mo tehnâ vâ darde xom mandom

این ابیات ساختاری موازی دارند: هر بار تصویری زیبا (گل نازدار، مه شوگار، بهار با گل گندم) در برابر حسرتی والا (دل‌تنگی، سنگ‌دلی، تنهایی) قرار می‌گیرد. برک معتقد است که «فقدان» و «خلأ» می‌توانند منابع والا باشند، زیرا با ایده نامتناهی و ناشناختگی پیوند می‌خورد. مصرع «ندونم تا کی دلت چی سنگه» بر این ابهام و ناشناختگی دلالت دارد که از مؤلفه‌های والاست (برک، ۲۰۰۸، ۵۰).

نمونهٔ دیگر:

«همه منتظر بهارند و من منتظر تو هستم»

همه مندیر بهارون و مو مندیر تونم

Hame mandire bahârûn o mo mandire tonom

«نمی‌توانم بی تو یک لحظه هم زندگی را ادامه بدهم»

نترم بی تو یه دم زندگینه سر بکنم

Natarom bi to ye dam zendegine sar bekonom

بهار در فرهنگ بختیاری نماد زیبایی، تازگی و حیات است. تقابل میان انتظار جمعی برای بهار (امر زیبا) و انتظار فردی برای معشوق (که با تعلیق و ناپایداری همراه است)، دو ساحت متفاوت زیبایی‌شناختی را باز می‌نماید. امیلی بردی در تحلیل امر والای

محیط زیستی نشان می‌دهد که چگونه تجربه انتظار در طبیعت می‌تواند با حس والا پیوند می‌یابد: «ویژگی‌های والا باعث واکنش‌های عاطفی شدید و مختلط می‌شوند که با احساس غرق‌شدن و اضطراب، همراه با هیجان و لذت، مشخص می‌شوند» (بردی^۱، ۲۰۱۳، ۱۸۷).

–آیین‌های جمعی:

هم‌آوایی زیبایی و عظمت

ترانه‌هایی که آیین‌های جمعی ایل را باز می‌نمایند، عرصه بروز هم‌زمان امر زیبا و امر والا در سطح اجتماعی هستند.

نمونه:

کاشکی یه سال همه مالا بار بوونن کل یک «کاش یک سال همه مال‌ها (خانه‌های عشایری) کنار هم جمع شوند»

Kâški ye sâl hame mâlâ bâr bevanen kele yak

بنگ بکنین که بهووانه بزنین کل یک «صدا بزنند که سیاه‌چادرها (بهبون‌ها) را کنار هم برپا کنند»

Bang bekonin ke bohovâne bezanen kele yak

شو که اوی یه تش تنگی بزنین منه چاله «شب که شد، آتش بزرگی در چاله درست کنیم»

Šaw ke ?evey ye taše tengi bazanim mene čâla

دست یکه بگیریم و جار بزنین همه ماله «دست یکدیگر را بگیریم و در میان مال‌ها فریاد شادی بزنین»

Daste yake begerim o jâr bezanim hame mâla

کر بگوین میشکاله هف بکنه منه ساز «پسر به میشکال (نوازنده ساز کرنا) بگو در سازش بدمد و بنوازد»

Kor beguyein mišekâla hof bokone mene sâz

دور بگیریم و بوازیم گو همه چوبی و سرناز «دایره بگیریم و همه با هم رقص چوبی و سرناز بازی کنیم»

Dawr begerim o bawâzim gu hame čupi o sarnâz

این ترانه، شور و همبستگی جمعی را در قالبی آیینی به تصویر می‌کشد. از منظر برک، چندین عنصر امر زیبا در آن قابل تشخیص است: هماهنگی (گردآمدن همه مال‌ها در کنار هم)، نظم (برپایی سیاه‌چادرها در کنار یکدیگر)، لطافت عاطفی (دست‌درست‌دادن و شادی جمعی). برک زیبایی را در هم‌آویی نظم، هماهنگی و شادی جمعی می‌داند (برک، ۲۰۰۸، ۱۰۷). در عین حال، عناصری از والا نیز در این ترانه حضور دارند: «تش تنگی» (آتش بزرگ) که با عظمت و قدرت پیوند دارد، «جار زدن» (فریاد شادی) که نوعی خروج از محدوده عادی صدا و ورود به حوزه قدرتمند آواست، و «رقص دسته‌جمعی» که نوعی غرق‌شدن در جمع و از خود رها شدن را به همراه دارد. برک «صدا‌های بلند» و «تکرار» را از منابع والا برمی‌شمارد (همان، ۲۰۰۸: ۶۶–۶۷). همچنین کوزر تأکید می‌کند که: «خاطرات افراد در بستری اجتماعی شکل می‌گیرند و این جامعه است که چارچوب‌های یادآوری را فراهم می‌کند» (کوسر^۲، ۱۹۹۲، ۳۸).

در نمونه دیگر، به گرد هم آمدن دو طایفه بزرگ بختیاری در کنار چشمه اشاره شده که زیبایی غالب و نهفته در آن عنصر آب است.

چه خوه والا مال بار ونه «چه زیباست که مال‌ها گرد هم آیند»

^۱. Brady

^۲. coser

če xuwe volâ mâl bâr vane

والا به خدا پا چشمه کهرنگ «کنار چشمهٔ کهرنگ جمع شوند»

Volâ be xodâ pâ čašme kohrang

تا بیان ولا یک بگرن ولا به خدا چارلنگ، هفت رنگ «دو طایفهٔ ایل بختیاری، هفت لنگ و چهارلنگ، به هم پیوندند»

Tâ biyân volâ yak begeren volâ be xodâ čarlâng o haftlang

در این بیت، هم‌نشینی «چشمه کهرنگ» (زیبایی طبیعی) و «اتحاد دو طایفه» (عظمت اجتماع انسانی) به زیبایی تصویر شده است. چشمه کهرنگ به‌عنوان نمادی از زیبایی طبیعی، با ویژگی‌های لطافت و هماهنگی شناخته می‌شود. اتحاد هفت‌لنگ و چهارلنگ نیز که دو شاخهٔ اصلی ایل بختیاری‌اند، نمادی از عظمت و شکوه اجتماع انسانی است. برک به تأثیر «عظمت» در القای حس والا اشاره دارد: «عظمت در ابعاد، چه در طول و چه در ارتفاع، از منابع اصلی والا است. این عظمت اجتماعی، تجلی از امر والا در سطح جمعی است (برک، ۲۰۰۸، ۵۸).

– بهار و تجدید حیات: زیبایی در تازگی

بهار در ترانه‌های بختیاری نه صرفاً یک فصل، که نماد تازگی، امید و تجدید حیات است.

نمونه:

به بهارم چی گلا سهر بهارونه بیو «مانند گل‌های سرخ بهاری به بهار من بیا»

Be bahârom či goal sohre bahârune biyaw

تو چی کوگون بهاری به هوا لونه بیو «مانند کبک‌های بهاری به هوای لانه بیا»

To či kogune bahâri be havâ lune biyaw

زنده مو وا بیدنتم «من با بودن تو زنده هستم»

Zenda mo wâ bidanetom

تی به ره دیدنتم «چشم به راه دیدنت هستم»

Ti be rahe didanetom

تو وا با عید و بهار «تو با عید و بهار»

To wâ bâ eyd o bâhâr

بیو و شادی بیار «بیا و شادی بیاور»

Biyaw o šâdi biyâr

در این ابیات، بهار با تمام جلوه‌های زیبای خود (گل‌های سرخ، کبک‌های بهاری) تصویر شده است. برک «تازگی» و «شادابی» را از ویژگی‌های امر زیبا می‌داند. هم‌زمان، انتظار و اشتیاق برای دیدار معشوق که با بهار و عید پیوند خورده، حس والایی از عشق و امید را القا می‌کند. شیمل عرفانی شرقی، به «تلفیق اشتیاق معنوی و تصاویر هماهنگ طبیعت» اشاره می‌کند که در شعرهای محلی نیز بازتاب می‌یابد» (شیمل^۱، ۱۹۷۵، ۱۲۰).

– جمع‌بندی تحلیلی: الگوی هم‌زیستی امر والا و زیبا

تحلیل ابیات فوق، الگویی مشخص از هم‌زیستی امر والا و امر زیبا را در ترانه‌های بختیاری آشکار می‌سازد که می‌توان آن را در چند سطح صورت‌بندی کرد:

^۱. Schimmel

الف) هم‌زیستی در سطح بیت: بسیاری از ابیات، یک مصرع به ساحت والا و مصرع دیگر به ساحت زیبا تعلق دارد. این ساختار موازی، دیالکتیکی میان دو گونه تجربه ایجاد می‌کند که کلید فهم جهان‌بینی مردم بختیاری است: جهانی که در آن رنج و لذت، عظمت و لطافت، غیاب و حضور در کنار هم معنا می‌یابند.

ب) هم‌زیستی در سطح تصویر: گاه یک تصویر واحد (مانند «تش تنگی» یا «شو مهی») هم‌زمان حامل هر دو کیفیت است، که یکی لطافت و آرامش و دیگری عظمت و هیبت است. این چندگانگی معنایی، ترانه‌های بختیاری را به متونی چندلایه تبدیل کرده است.

ج) هم‌زیستی در سطح مضمون: مضامین محوری ترانه‌ها (کوچ، عشق، آیین‌های جمعی، طبیعت) ذاتاً ظرفیت بازنمایی هم‌زمان هر دو ساحت را دارند. کوچ هم رنج است و هم امید؛ عشق هم جنون است و هم آرامش؛ آیین‌های جمعی هم شورند و هم نظم. جدول زیر نمایی کلی از این هم‌زیستی را در ترانه‌های بررسی شده ارائه می‌دهد:

جدول ۱. مصادیق اشعار امر والا و زیبا در اشعار بختیاری، نگارندگان

مؤلفه‌های والایی	مصادیق امر والا	مؤلفه‌های زیبایی	مصادیق امر زیبا
عظمت عاطفی، شدت احساسی	اشتیاق شدید به دیدار معشوق	هماهنگی، صمیمیت	شب مهتابی، کنار آتش، گفت‌وگو با یار
تعلیق، نامتناهی بودن	انتظار معشوق در بهار	نظم، هم‌آوایی	دعوت به شادی و موسیقی آیینی و قومی
قدرت، مخاطره	رنج کوچ و طبیعت خشن	آرامش، تازگی	نشستن کنار رود، انتظار برای بهار
فقدان، اندوه	حسرت جدایی و زخم دوری	لطافت، عاطفه	بالال خوانی شبانه، با یار
ابهام، ترس وجودی	تنهایی در شب و احساس خلاء	سادگی، بی‌پیرایی	طبیعت زیبا و بی‌تکلف دشت شیمبار
احساسات شدید	«فریاد عاشقانه» بیابید مرا بکشید	ظرافت	چهره معشوق با تشبیهانی چون گل و انار
عظمت، قدرت عاطفی	اشاره به دشت، رودخانه‌ها، کوه‌ها	هماهنگی با طبیعت	حرکت مال‌ها همراه با تغییر فصل
شور و جنون	دیوانگی عاشقانه	احساس خوشایند	بهار، آواز، شب نشینی
شجاعت و افتخار	تجلیل از کوچ و اتحاد ایل	روابط صمیمانه	صحبت عاشقانه کنار آتش
احساس والای انسانی	انتظار معشوق در اوج صداقت	زیبایی در نظم	ساختارموزون اشعار بومی

این الگوی هم‌زیستی، نه تصادفی، که ریشه در زیست‌جهان ایل‌ی دارد. زندگی در گستره طبیعت خشن و باشکوه زاگرس، تجربه‌ای است که در آن رنج و لذت، خطر و امنیت، تنهایی و همبستگی دائماً در کنار هم حضور دارند. ترانه‌های بختیاری بازتاب این تجربه زیسته در قالب هنری‌اند که زیبایی و عظمت را پاس می‌دارند.

نتیجه‌گیری و پیشنهادها

پژوهش حاضر با هدف واکاوی جلوه‌های امر والا و امر زیبا در ترانه‌های بختیاری، بر اساس نظریه زیبایی‌شناسی ادموند برک، به تحلیل ۱۵ ترانه از آثار مسعود بختیاری پرداخت. یافته‌های به‌دست‌آمده نشان می‌دهد که این ترانه‌ها نه صرفاً بازتاب‌دهنده عواطف فردی یا توصیف‌گر طبیعت، که تجلی‌گاه جهان‌بینی‌ای هستند که در آن رنج و لذت، عظمت و لطافت، و هراس و محبت در پیوندی دیالکتیکی با یکدیگر معنا می‌یابند. تحلیل ابیات مرتبط با کوچ‌روی نشان داد که چگونه حرکت ایل در گستره طبیعت خشن زاگرس، با عظمت و مخاطره همراه است و از این رهگذر، تجربه امر والا را رقم می‌زند. در عین حال، همین کوچ در پیوند با تصاویر لطیف همراهی معشوق، به ساحتی از امر زیبا نیز گره می‌خورد. این هم‌نشینی، مصداقی از آن چیزی است که می‌توان «هم‌زیستی والا و

زیبا در یک تجربهٔ واحد» نامید؛ ویژگی‌ای که در بسیاری از ترانه‌های بختیاری به چشم می‌خورد. در ترانه‌های مرتبط با شب‌نشینی و آیین‌های جمعی، روشن شد که عناصری چون آتش بزرگ و فریاد شادی، با القای حس قدرت و عظمت، به ساحت والا تعلق دارند، در حالی که تصاویر مهتاب، رودخانه و گفت‌وگوی صمیمانه با یار، جلوه‌های امر زیبا را باز می‌نمایند. این دوگانگی در سطح آیین‌های جمعی، کارکردی انسجام‌بخش یافته و همبستگی ایلی را تقویت می‌کند. بررسی ترانه‌های عاشقانه نیز نشان داد که شور و جنون عشق، با دعوت به مرگ یا تصویر اسیری در کمند زلف، تجلی‌گاه امر والا در ساحت عواطف انسانی است. در مقابل، وصف‌های لطیف از معشوق با تأکید بر کوچکی و ظرافت، مصداق زیبایی در معنای برکین آن به شمار می‌رود. این تقابل، نه تصادفی، که ریشه در زیست‌جهان ایلی دارد؛ جایی که عشق هم‌زمان با رنج و لذت، حضور و غیاب، وصال و فراق عجین است. تحلیل ترانه‌های مرتبط با طبیعت نشان داد که توصیف دشت شیمبار، چشمه کوه‌رنگ، یا بهار با گل‌های سرخ، صرفاً بازنمایی زیبایی طبیعت نیست، بلکه با القای حس عظمت و گاه هراس در مواجهه با گسترهٔ بی‌کران دشت یا ارتفاع کوه‌ها، به امر والا نیز پیوند می‌خورد. این تجربهٔ هم‌زمان زیبایی و عظمت در طبیعت، از ویژگی‌های برجستهٔ ترانه‌های مردم بختیاری است.

آنچه این پژوهش را از مطالعات پیشین متمایز می‌سازد، آشکارسازی «نحوهٔ پیوند ارگانیک» امر والا و امر زیبا با ساختار زندگی ایلی است. در ترانه‌های بختیاری، برخلاف بسیاری از سنت‌های ادبی که امر والا عمدتاً تجربه‌ای فردی و انتزاعی است، والایی در بستر آیین‌های جمعی کوچ و مواجههٔ عینی با طبیعت شکل می‌گیرد و با امنیت گروهی و همبستگی ایلی پیوند می‌خورد. در مقابل، امر زیبا نیز صرفاً وصف لطافت‌ها نیست، بلکه کارکردی انسجام‌بخش در بازتولید پیوندهای عاطفی جامعهٔ ایلی دارد. در مجموع، ترانه‌های بختیاری با بهره‌گیری از ظرفیت‌های زبانی، موسیقایی و تصویری، تجربهٔ زیبایی‌شناختی منحصر به فردی را خلق می‌کنند که در آن، دیالکتیک رنج و لذت، عظمت و لطافت، و هراس و محبت، بازتاب‌دهندهٔ پیچیدگی‌های وجودی انسان در بستر فرهنگ این مردم است. این ترانه‌ها نه تنها حامل خاطرهٔ جمعی و هویت قومی‌اند، بلکه با توانایی خود در انتقال تجربیات عمیق انسانی، پلی میان فرهنگ‌های محلی و جهانی ایجاد می‌کنند و نشان می‌دهند که هنر، حتی در ساده‌ترین اشکال خود، می‌تواند حامل معانی عمیق و جهان‌شمول باشد. بدین ترتیب، پژوهش حاضر ضمن تأکید بر امکان کاربست انتقادی نظریه‌های فلسفی غرب در تحلیل متون بومی ایران، بر ضرورت توجه به زیبایی‌شناسی ادبیات شفاهی به مثابهٔ حوزه‌ای میان‌رشته‌ای تأکید می‌کند.

این مطالعه، زمینه‌ساز تحقیقات تطبیقی در حوزه ادبیات قومی ایران است. مقایسه ترانه‌های بختیاری با دیگر سنت‌های ادبی، مانند اشعار کردی یا لری، می‌تواند به درک بهتر تنوع و اشتراکات زیباشناختی در فرهنگ‌های ایرانی کمک کند. پیشنهاد می‌شود که تحقیقات آینده، با گسترش دامنه تحلیل به دیگر گونه‌های ادبی بختیاری و یا مقایسه با فرهنگ‌های دیگر، به غنای این حوزه بیفزایند. علاوه بر این، بررسی تأثیر مدرنیته بر این ترانه‌ها، به‌ویژه در مواجهه با تغییرات اجتماعی و فناوری، می‌تواند به روشن شدن چگونگی تحول این میراث فرهنگی منجر شود. علاوه بر آن این نظریهٔ قابل اعمال برای زیباشناختی موسیقی هم هست که می‌توان برای شناخت امر والا و زیبا در موسیقی‌های محلی نیز از آن بهره جست.

منابع

اکبری‌گندمانی، مهرداد؛ کرمی، فرهاد (۱۳۹۷). تجربه کوچ و انعکاس آن در شعرهای عامیانه بختیاری. دو ماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه، ۲۵-۴۸، (۲۱)۶.

امان‌اللهی بهاروند، سکندر (۱۳۷۴). قوم لر، تهران: آگاه.

بالو، فرزاد (۱۳۹۹). تحلیل امر والا در غزلیات شمس و مثنوی مولانا با الهام از نظریهٔ کانت در باب امر والا، ۲۴ (۸۴)، ۸۹-۱۲۰.

- بهمنی، سجاد؛ بندری، مهران (۱۴۰۱). واکاوای آیین همیاری (هیاری) در ترانه‌ها و سروده‌های بهمن علاءالدین، تداوم و تغییر اجتماعی، ۱(۲)، ۳۶۳-۳۸۱.
- پوره، کاظم (۱۳۸۱). موسیقی و ترانه‌های بختیاری، تهران، انتشارات آزان.
- جمشیدیان، ماندانا (۱۳۹۰). برزگری‌ها، ترانه‌های کار درو در جامعه بختیاری، ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، ۱(۱)، ۵-۹۶.
- حسینی‌زاده، ندا (۱۴۰۳). کوششی در نت‌نویسی موسیقی محلی بختیاری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد پژوهش هنر، دانشگاه شهید چمران، اهواز.
- حسینی‌زاده، ندا (۱۴۰۴). بررسی محتوای شعری و ساختار موسیقایی در ترانه‌های شادی قوم بختیاری (دوالالی)، فرهنگ و ادبیات عامه، ۱۳(۶۵)، ۱۰۶-۱۴۵.
- داودی حموله، سربا (۱۳۹۹). موسیقی قوم بختیاری (آوا-نواهای شادی و ناشادی)، تهران: افراز.
- رضایی، حمید؛ ظاهری عبدوند، ابراهیم (۱۳۹۵). تأثیر جنسیت بر اشعار عامه بختیاری، دوماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه، ۳(۷)، ۴۴-۷۱.
- رضایی، حمید؛ ظاهری عبدوند، ابراهیم (۱۳۹۸). واکاوای مؤلفه‌های دینی در اشعار عامیانه بختیاری، ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، ۵(۳)، ۱۱۳-۱۳۰.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۲). سبک‌شناسی شعر، تهران: فردوس.
- طایی‌سمیرمی، حاتم؛ تجلی‌اردکانی، اطهر و عزیزاده، علی (۱۳۹۹). نوستالژی دوران حماسی در شعر بختیاری، ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، ۶(۳)، ۱۱-۱۲۹.
- قادری، الیاس؛ قنبری عدیوی، عباس و عبدالهی، مجتبی (۱۳۹۸). نقش و جایگاه زنان در ترانه‌های بختیاری، ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، ۵(۲)، ۸۳-۶۷.
- قنبری عدیوی، عباس (۱۳۹۰). گونه ترانه در ادبیات عامه بختیاری، فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران، ۱(۱)، ۱۴۹-۱۷۵.
- کریمی نورالدین‌وند کیارسی، روح‌الله؛ رضایی، حمید و درودگریان، فرهاد (۱۳۹۹، الف). تحلیل محتوایی اشعار صیادی در فرهنگ بختیاری. دوماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه، ۸(۳۱)، ۱۵۷-۱۸۲.
- کریمی نورالدین‌وند کیارسی، روح‌الله. (۱۳۹۹). طبقه‌بندی و تحلیل گونه‌های شعر عامیانه بختیاری، رساله دکتری تخصصی رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور مرکز تحصیلات تکمیلی تهران.
- کریمی نورالدین‌وند کیارسی، روح‌الله؛ رضایی، حمید؛ درودگریان، فرهاد. (۱۳۹۹، ب). نوستالژی در شعر برزگری؛ یکی از گونه‌های شعر عامه بختیاری، دوماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه، ۸(۳۶)، ۲۸۷-۳۱۱.
- مددی، ظهراب. (۱۴۰۰). واژه‌نامه زبان بختیاری، تهران: سپا.
- نجفی، محمد. (۱۴۰۱). بررسی مؤلفه‌های پایداری در ترانه‌ها و اشعار عامیانه بختیاری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهرکرد.
- Abedinifard, M. (2023), Beyond nature: Subjectivity and the musical sublime. 19th-Century Music, 47(2), 89-110. DOI: 10.1525/nem.2023.47.2.89.
- Brady, E. (2013). The sublime in modern philosophy: Aesthetics, ethics, and nature. Cambridge University Press.
- Burke, E. (2008). *A philosophical enquiry into the origin of our ideas of the sublime and beautiful* (A. Phillips, Ed.). Oxford University Press. (Original work published (1757)
- Costello, T. M. (Ed.). (2020), The sublime: Theoretical perspectives. Cambridge University Press.
- Coser, L. (1992), On maurice halbwachs. *On Collective Memory*.
- Friedl, E. (2018). Folksongs from the mountains of Iran: Culture, poetics and everyday philosophies. I.B. Tauris.
- Kant, I. (2000), Critique of the power of judgment (p. Guyer & E. Matthews, trans), Cambridge University Press.
- Levinson, j. (2024), Sublime music. The Journal of Aesthetics and Art Criticism, 82(4), 367-375.
- Quinton, A. (1961), Burke on the Sublime and Beautiful. *Philosophy*, Cambridge University Press, 36(136), 71-73.
- Schimmel, A. (1975), Mystical Dimensions of Islam.

- Stanyon, M. E. (2021). *Resounding the sublime: Music in English and German literature and aesthetic theory, 1670-1850*. University of Pennsylvania Press.
- Stanion, M.E. (2021), *Resounding the sublime: Music in English and German literature, 1670-1850*. University of Pennsylvania Press.
- Titus, B. (2010), Review of *Musically sublime: Indeterminacy, infinity, irresolvability* by Kiene Brillenburg Wurth. Academia.edu.

